



مقاله‌هایی از

# حقیقت

ارمان

اتحادیه کمونیست‌های  
ایران (سربداران)

در افشاء و طرد رویزونیست‌های

راه کارگر

# چاره ساز بیگانه راه کار محمد

وجود "ناراضیان" در صفوف حزب توده و نحوه برخورد رهبری حزب با این "موج ناراضیاتی" موضوع مقاله مورد بحث ماست. نحوه برخوردی که به گفته راه کار گراز حمایت رهبران فدائی (اکثریت) نهب برخورداری باشد. راه کار گسر می خواهد به مردم حقنه کند که موضوع را شوخی نگیرند و در عین حال از جانب بودن نتایجش غافل نشوند، چرا که توده های صادق و مبارزه خواه دارشوری علیه رهبری اپورتونیست و خائسین حزب توده شوریده اند و این وظیفه انقلابی راه کار گریهاست که از این شورش حمایت کرده، رهبران اپورتونیست را منفر دتر ساخته و در نتیجه سازمانشان را بروی امواج ناراضیان بکشایند.

راه کار گری فکر همه جای داستان را کرده است. قبیل از هر چیزیک جناح قاعدتاً انقلابی از کادوهای رهبری تحت عنوان "بابک خسروی" و همفکرانش "چور کرده" که از قرار توسط رهبری اخراج شده اند و بیان شورش وسیع و روز افزون در میان صفوف توده ایهای باشند. سپس افسانه دو جناحی بودن حزب و تضاد میان پایه و رهبری پاکادوهای صادق و رهبری راهب آنجا کشاننده که از فریب ناخدا افضلی توسط رهبران صحبت می کنند و اینکه وی را خام کرده و از خارج کشور

مقاله "چاره سازی های اخیر رهبران حزب توده" درج شده در "راه کار گری" شماره ۲۰ (آبان ۶۴) را باید خوانند. با دقت هم خوانند، چرا که با وجود اختصار به خوبی نشانگر سیاست کنونی رویزیونیستهای وابسته به اردوگاه سوسیالیال امپریالیستی در برخورد به معضلات ویژه فعا - لیستان در عرصه ایران و تاکتیک ما و تدابیر فریبکارانه شان برای تأثیر گذاری بر مردم، نفوذ و خرابکاری در نیروهای سیاسی، و مهیا کردن زمینه برای برپائی "جبهه متحد" کدانشان است. بعلاوه، از مجرای برخورد به مقاله فوق الذکر می - توان رؤس کلی سیاست سوسیال امپریالیسم شوروی در مورد مناسبات "احزاب و سازمانهای برادر" در سطح یک کشور معین را آشکار نمود.

مقاله فوق الذکر با فحش و بد و بیراه بر رهبری حزب توده آغاز می شود - فحش هائی در سطح "خاشن"، "شیاننتکار" و سایر واژه های هم ریشه، مقاله را از ابتداتا انتقام امرای می کنند - تا برخی "شبهات" در مورد رویزیونیست بودن راه کار گری و به تبع آن، "شایعه" نزدیکش به حزب توده و اکثریت بیارایی اثر کرده اند. اما هدف اصلی از این فحاشی چیزی ریشه ای تر از رفع شبهات و نفی شایعات است، که جلوتر به آن خواهیم پرداخت. پیش از این کار بهائیدتا ساختان کلی مقاله را بررسی کنیم:

به ایران بازگرداندند تا دستگیر و محاکمه شده و با ذلت اعدام گردد. پاهای آنکه از "کادر بنام و شناخته شده ای چون تقی کی منش" پدید میآید و می گوید که زهر شکنجه مقاومت کرده و کشته شده ولی رهبری خائن تا چند ماه این خبر را عدا "منتشر نکرده است". افراد صادق حزب توده "در سناریوی راه کارگر همه جاهتند و رهبری حزب را ذله کرده اند، در مقابل نیز رهبری به حربه اخراج این افراد پناه برده است. ولسی اکنون دیگر "طوفان دریچه ها را گشوده" و حتی پشتیبانی اکثریت آنها از رهبری حزب توده نیز نمی تواند چاره ساز باشد.

• این تصویر کلی مقاله راه کارگر است. ملاحظه ای که هدف از نگارش آن، پیمیزی جز چاره سازی برای حزب توده، دفاع از خط سیاسی حزب توده و منافع بلوک سوسیال امپریالیستی پشتگاه حزب توده نیست. راه کارگر قرار است چاره ساز حزب توده باشد، از این طریق که یک حزب "انقلابی" توده - یک حزب تطهیر شده توده - با حذف ظاهری احتمالاً یکی دو نفر در سطح رهبری و جایگزینی آنها با یکی دو نفر از جناح "ناراضی" بوجود آورد. راه کارگر میخواهد حزب توده را به جریانی تبدیل کند که بتوان با آن بطور علنی وحدت کرد، و شعار "جبهه واحد" را با جمع وجود کردن یکی دو جریان دیگر متحقق کردند. با این طریق دیگر، راه کارگر میخواهد کادرهای کارکشته توده ای را که بواسطه رسوایی و ورشکستگی و آشکار شدن بیش از پیش ماهیت ارتجاعی این حزب، کارآئی و میدان عمل مورد نیاز خود را از دست داده اند، تحت عنوان "اپوزیسیون حزبی" علنی ساخته و زمینه های باصلاح اشغال از رهبری سابق و پیوستنشان به یک تشکیلات "صادق و مبارز و خوشنام" که راه کارگر باشد را فراهم آورد. در واقع کار راه کارگر، کریم بازیگران سابق برای نقش های جدید بر صحنه سیاست سوسیال امپریالیستی است.

راه کارگر موظف است که از خط سیاسی و مبنایی اهدئولوژیک حزب توده دفاع کرده و

اعمال آنرا در تمامی عرصه ها، خود پیموده کپسود. این جریان در اساسی ترین مواضع هیچگونه اختلافی با رهبران حزب توده ندارد و نمی تواند هم داشته باشد، چرا که سرچشمه این مواضع، نه فقط چند "رهبر خائن توده ای" بلکه یک حزب بزرگ برادر - حزب رویزیونیست اتحاد شوروی - الهام بخش و رهبر تمامی رویزیونیست های بلوک سوسیال امپریالیستی است. بنابراین مسخره بود اگر آنها به افشای خط ضد انقلابی حزب توده می پرداختند، مسخره بود اگر بر سر مقولاتی چون "انترناسیونالیسم"، "جنگ جهانی جبهه های متحد کدائی"، وحدت عمل با کلیه نیروهای ارتجاعی تنها بصرف وجود سرسوزنی "تضاد" با امپریالیسم آمریکا و... با حزب توده وارد بحث و جدل می شدند. اصلاً در تمامی این موارد این خود حزب توده است که به شاگردان جوانش خط می دهد. هدف مرکزی فحاشی علیه رهبری حزب نیز آن است که توجه مردم را در برخورد به حزب توده تنها به جوانب مشخص و رسوائی از عملکرد این حزب معطوف دارد و دیگر کسی به سرچشمه این عملکردها، و دیدگاه و خط و برنامه ضد انقلابی عمومی پشت آن نپردازد هدف مرکزی، از زیر ضربه خارج کردن خط عمومی رویزیونیستها و منبع هدایت کننده و الهام بخش آنها و فرموله کنندگان آن، یعنی سوسیال امپریالیستهای شوروی می باشد. راه کارگر در نهایت نگرانی می نویسد: "کلمه توده ای امروز در ایران، در میان تمام مردم از جمله کارگران، یک فحش است"، بنابراین تمام تلاش خود را بکار می برد تا تفرع عمومی از کلمه توده ای به تفرع عمومی از خط رویزیونیستی و پشتگاه مادی حزب توده - بلوک سوسیال امپریالیستی بدل نگردد. چرا که اگر مردم به چنین سطحی از آگاهی انقلابی دست یابند، آنگاه می توانستیم رویزیونیستها - منجمله راه کارگر - را در هر قدم و بعضی بزبان آوردن هر حرفی خواهند گرفت و واژه "راه کارگر" هم در میان تمام مردم از جمله کارگران به یک فحش بدل خواهد شد. راه کارگر نمی خواهد موقعیت کنونی

خود، یعنی حضورش در میان صفوف اپوزیسیون مترقی و ارتباط و نشست و برخاست هایش با گروه ها و سازمانهای مختلف جنبش را از دست بدهد. مثلاً مگر امروز حزب توده با اکثریت می تواند علناً میان نیروهای مختلف جولان دهد؟ واضح است که خیر. پس چرا راه کارگر بارو کردن دست خود، بان نشان دادن چهرهٔ کامل توده ایش، خود را از نعمت جولان دمی، تماشای بان نیروهای انقلابی و حتی باز کردن باب همکاری با بعضی نیروها محروم گرداند؟ مگر راه کارگری که آشکارا با توده - اکثریت متحد باشد می تواند در منطقه حضور یابد و بسادگی آتش بیمار مرگه در میان گروه ها و نزاع های "درون سازمانی" گردد؟ مسلماً خیر. بدون حفظ ظاهر، راه کارگر نمی تواند مأموریتش را - که انجام همین نوع کارهاست - به پیش برد. از طرف دیگر، این جریان به وجود تزلزلات معینی در میان برخی نیروهای مترقی و انقلابی نسبت به اردوگاه سوسیال امپریالیستی واقف است و می خواهد به سرپل ارتباطی میان این قبیل نیروها و "اردوگاه سوسیالیستی" بدل شود. در واقع، قرار دادن راه کارگر افشاء نشده در مقام سرپل ارتباطی در عین حال تسهیلات معینی را برای نزدیکی در اختیار جریانات متزلزل قرار می دهد. امروزیک نیروی ظاهراً "مخالف امپریالیسم شوروی، و منزجر و گریزان از حزب توده و اکثریت می تواند بدی محابا راه کارگر را جریا - نی خرده بورژوازی انقلابی بنامد و بدین ترتیب به سوسیال امپریالیسم نخ دمه دوی از طریق حزب توده - اکثریت نمی تواند چنبن کند. این تزلزل از دید تهن بین سوسیال امپریالیستادور نسانده و درست به همین خاطر و دلایلی مشابه است که جریانی مانند راه کارگر موجودیت یافته: راه کارگر سرپل ارتباطی میان سانتر - یست ها و متزلزلین در جنبش ایران با اردوگاه کدائی است.

این وظیفهٔ هر نیروی انقلابی جدی است که باتوجه به نقش و عملکرد کنونی راه کارگر به

تاریخچهٔ این جریان رجوع کرده و سیر تحولات درونیش را با دقت بررسی کند. مسلماً "از دل این بررسی نکات بسیار مهمی پیرامون تاکتیک ها و تدابیر نیروهای رویزیونیستی در راه فریب مردم و سازمانهای انقلابی جنبش، نه فقط در ایران بلکه در سطح بین المللی، نصیب انقلابیون خواهد شد که در کار افشای همه جانبهٔ رویزیو - نیم جهانی مؤثر خواهد افتاد.

باید پرسید: داستان آن آنفرکادر راه کارگر که در بهار ۶۰ با انتشار جزوه ای پیوستگی خود راه نیروهای وابسته به "اردوگاه سوسیالیستی" اعلام کردند (جزوه ای که روی میز فدا - ثیان اکثریت بفروش می رسید) چه بود و به کجا انجامید؟ اجرای اعلام انحلال راه کارگر در سال ۶۰ به چه خاطر بود؟ و بطوریک جمع منحل شده بعد از گذشت دو سال و نیم ب فکر فعالیت دوباره می افتد. آنها درست موقعی که حزب توده دچار تلاشی گشته است اجواب مابه این سؤالات روشن است: راه کارگر منحل شد، چرا که مسئلهٔ سیاست رویزیونیستی و خط حزب توده در درون این جریان تنها محدود به آن ۲ نفر انشعابی نمی شد و در واقع این انحلال بمعنای سیر انداختن در مقابل حکومت جمهوری اسلامی و باز کردن بندهای سازمانی از روی طیلی بود که تسیم خود مبنی به توده ای شدن و گرفته بودند. راه کارگر دوباره اعلام موجودیت کرد چرا که حزب توده دچار شکست و تلاشی شده و خلا ناشی از این تلاشی را سوسیال امپریالیستها در صحنهٔ سیاسی ایران می بایست با نیروی "خوش سابقه" و "خوشنام" که معضلات ناشی از بی آبرویی حزب توده رانداشته باشد، برمی کردند. اینکه آن ۲ نفر (بایبشتر) چه نقشی در این میان داشتند را بهتر است خود راه کارگر روشن کند، در هر صورت این امر در اصل قضیه تفاوتی ایجاد نمی کند: راه کارگریک نیروی سراپا رویزیونیستی است که نقش کارگزار سوسیال امپریالیسم شوروی را به همراه حزب توده و اکثریت بعهده گرفته است. وجود ارتباط تنگاتنگ و فعالیت همگون و مشترک میان اینها

امری است بدیهی، اما بعلمت مناسب نبودن شرایط، این ارتباط و فعالیت، امروز شکل غیر علنی بخود گرفته است. با این وجود، هیچ رویه‌ی نیستار در حین ارتکاب جرم اینچنانچسب می توان گرفت. برای مثال، مقاله خبری کوتاه می در راه کارگر (شماره ۱۸ - تیر ۶۴) در مورد کنفرانس جهانی زنان در ناپروبی درج شد و از قرار معلوم راه کارگری مادر این کنفرانس شرکت داشته اند و... بگذارد تا شرح ماوقع را از زبان خودشان بشنویم:

"نکته چشمگیر در کنفرانس مزبور این است که در مقایسه با دو کنفرانس پیشین، رشد کیفی جنبش دمکراتیک زنان راه در سطح جهانی و هم در سطح میهنان بخوبی منعکس نمود.

"در ارتباط با میهنمان نیز، دستاوردهای کنفرانس حاکی از همین ارتقاء کیفی است... در کنفرانس ۱۹۷۵ و ۱۹۸۰... توده زنان ایرانی نماینده ای نداشتند، در حالیکه در کنفرانس کنونی علیرغم تلاش های مذبحانه رژیم برای اینکه هیئت نمایندگی خود را نمایندند، زنان ایرانی جا بزند، حضور مؤثر نمایندگان مترقی زنان از جانب کمیته های دمکراتیک

گوناگون، دید و عمل ارتجاعی رژیم را در رابطه با حقوق زنان افشاء کرد.

"در پایان گروه های شرکت کننده ایرانی قطعنامه مشترکی منتشر کردند". (تأکیدات همگی از حقیقت است)

پیش از هر چیز، راه کارگری ما، حضور نمایندگان زنان ایران از جانب کمیته های دمکراتیک گوناگون "رابعنوان" ارتقاء کیفی دستاوردهای کنفرانس "با" رشد کیفی جنبش دمکراتیک زنان در سطح میهنان "معرفی می کنند. حال این کمیته ها متشکل از چه نیروی هائی بود، و چرا شرکت این نیروها ارتقاء کیفی و رشد کیفی بحساب می آمد، نکاتی است که راه کارگر عداً مسکوت گذاشته است. در گزارش فوق تنها مشخص شده که اینها نمایندگان مترقی زنان "برده اند و در کنفرانس" حضوری

مؤثر" داشته اند. دقت کنید! "نمایندگان مترقی زنان" که طبق تحلیل راه کارگر، برخلاف دو کنفرانس پیشین، "نمایندۀ توده زنان ایرانی" بوده اند. البته در اینجا بنظر می رسد اشتباهی تاریخی رخ داده، که بعداً به آن می پردازیم. ولی در "ترقیخواهی" این نمایندگان جای هیچ شک و شبیه ای نیست، چرا که در پایان کنفرانس، "گروههای شرکت کننده ایرانی" (قاعدتاً شامل "رفقای راه کارگر") قطعنامه مشترکی منتشر کرده اند. برای رفع ابهامات و ناروشتیها، ما بیهائید تا قطعۀ دیگری از این معمار یافته و با قطعات موجود جور کنیم:

"هیئت اعزامی رژیم (به کنفرانس ناپروبی نه تنها به این هدف دست نیافت بلکه در اشرف افشاکاری زنان انقلابی و مترقی ایرانی شرکت کننده در کنفرانس... بی آبرو شد. زنان مترقی و انقلابی ایرانی شرکت کننده در کنفرانس به افشای فجایع رژیم جمهوری اسلامی بر علیه زنان پرداختند... تشکیلات دمکراتیک زنان ایران از تریبون رسمی سیاست های جنگ افروزانۀ رژیم را مورد حمله قرار داد...". (تأکیدات از حقیقت است)

در نهایت "تعجب" نباید بگوئیم که این خبر تکمیلی در مورد کنفرانس ناپروبی به نشریه راه کارگر تعلق نداشته، بلکه از نشریه کار (اکثریت) نقل گردیده است. می بینید که در میان اکثریتها - و ایضاً توده ای ها - نیز صحبت از "زنان انقلابی و مترقی ایرانی" است و دکائی بنام "تشکیلات دمکراتیک زنان ایران" که قاعدتاً توسط حزب توده - اکثریت علم شده است و... سایر قضایا.

تصویر کامل شد! این "نمایندگان مترقی" همان توده - اکثریتی های بقول راه کارگر خائن بوده اند که "ارتقائی کیفی" در دستاوردهای کنفرانس بوجود آورده و "حضور مؤثر" داشته اند. خائینی تابان حد "مترقی" که راه کارگر رابه پای انتشار قطعنامه ای مشترک کشانده - اند. اینجاست که نقاب از چهره روی زمین نیست.

های راه کارگرفرومی الفتد و بار دیگر وجود اشتباه تاهیی در متن گزارش کنفرانس رابه خواننده یادآوری می کند: بجای "نماینده توده" زنان ایرانی "بخوانید" نماینده زنان توده ای ایرانی".

این تنهامتی بود منونه خروار. ارتباط و همکاری میان راه کارگر و جریانات کهنه کار رویزیونیست مسلماً ابغای وسیعتر از این داشته وباتوجه به یگانگی در خط و برنامه عمل سیاسی ومبانی ایدئولوژیک، این همکاری در حد فعالیت های شاخه های مختلف یک تشکیلات واحدیه پیش می رود. ردوبدل شدن عنصری چند در بین این نیروها، امری عادی وپیش پا افتاده است. اینهابیشتر شبیه شعبات گوناگون - اما عقیماً مرتبط به هم - یک مؤسسه اندکسه بر مبنای تقسیم کاری دقیق ومنظم پیش رفته و گاهی اوقات متخصصین ثابتی نیز برای پیش برد بهتر امور به تمامی شعب سرزده وکارها را راه می اندازد. سرمایه دار اصلی شرکت و مدیر کل آن بلوک سوسیال امپریالیستی تحت سرکردگی اتحاد شوروی است وبر اساس یک برنامه ریزی مرکزی، وظایف مشترک ومجزای هر بخش تعیین گشته است. همانگونه که وظایفی مشترک واهدافی مشترک همه این طیف رنگارنگ را به هم متصل می کند، نهایتاً "در مواجهه با اراده انقلابی ورمز دوران سازپرولتاریا و خلقهای تحت ستم ایران وجهان برای سرنگونی کل سیستم امپریالیستی ونابودی هر دو بلوک شرق وغرب، سرنوشت مشترکی نیز در انتظار همه اینها خواهد بود. این همان نکته ای است که راه کارگر بطور ناخواسته در انتهای مقاله "چاره سازی های اخیر رهبران حزب توده" بیان کرده:

"سرنوشت اکثریت وحزب توده وامثالان بهم گره خورده است!"

امابرای افشای ماهیت راه کارگر وامثال راه کارگرنی توان ونباید صرفاً به چندفاکت وعملکرده معین بسنده کرد. باید با مسلح شدن به خط وایدئولوژی پرولتاری، با اتکاء به علم ما، رکیس لنینیم اندیشه مائوتسه دون کاراکتر

وماهیت وجهت کبری کلی جریانات رویزیو - نیستی رامورد بررسی قرار داده، برای توده های وسیع مردم الفشاء نمود. باید مردم رابه این علم وشناخت مسلح کرد تا جدا از اینگونه بندآب دل دنها، جدا از تناس هاوارتباطات نهروهای رویزیونیستی، قادر به تشخیص رویزیونیسم در خط

سیاسی - ایدئولوژیک وبرنامه عملی هر نیروی - اعم از شناخته شده باناشناخته - باشند، تا بتوانند به سرمنشاه رویزیونیسم وپایگاه مسانی آن در سطح بین المللی (اردوگاه سوسیال امپریالیستی ودر رأس آن شوروی) پای برند. وتوان مبارزه با این پدیده مخرب وخطرناک راکه بعنوان بخشی از نظام جهانی امپریالیستی عمل می کند، پیدا کنند. آنوقت است که دیگر خواندن یک تحلیل راه کارگر در مورد اوضاع جهانی، بیابک تفسیر خبری ساده از سوی حنرب توده می تواندنخ مشترک جانبداری از منافع کلی شوروی سوسیال امپریالیستی را در این دونوشته - علیرغم فحاشی نویسنده کاشان به یکدیگر - وهمچنین نخ مشترک اینها باتمامی جریانات رویزیونیستی ایران وجهان رابدست مردم آگاه دهد.

اما سؤال دیگری در ارتباط با تعدد اینس مراکز رویزیونیستی همگون در یک کشور وجود دارد: چرا احزاب برادر روم مسلکی مانند راه کارگر، حزب توده و اکثریت که عیان وپنهان کاملاً از یکدیگر حمایت کرده و دارای خط سیاسی - ایدئولوژیک یکسانی هستند، ظاهراً تشکلات مجزائی می باشند؟

از اوائل دهه ۸۰، بعد از روی آوردن بخشی از نیروهای سابقاً م - ل با گروههای انقلابی خرده بورژوازی - که زمانی در مبارزه سیاسی ایدئولوژیک میان رویزیونیسم خروشچفسکی و مارکسیسم لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون جانب جریان پرولتاری را گرفته بودند - بسوی بلوک سوسیال امپریالیستی، وهمچنین ورشکستگی و آبروباختگی پیش از حد احزاب سنتی رویزیونیست کشورهای مختلف - نظیر حزب توده - بحث در مورد نحوه برخورد به سازمانهای گونا

گون هوادار بلوک شوروی در میان خود روسها و امارشان مطرح شد. فی المثل در کنفرانس احزاب برادر که در سال ۱۲۵۹ بر گذار گشت، هیئت نمایندگان "حزب زحمتکشان ویتنام" و همچنین پیوناماریف - یکی از تئوریست های اصلی حزب رویزیونیست شوروی - از سازمانها و احزاب "انقلابی اصیل وجوان" - نظیر اکثریت و رویزیونیست های (میر) شیلی - دفاع نموده و خواهان توجه بیشتر جریانات بین المللی رویزیونیستی نسبت به این قبیل جریانات شدند. البته، روسها پیش از این تاریخ هم با مسئله وجود احزاب کوناگون هوادار خود در سطح یک کشور روبرو بودند که مثال مشخص آنرا در افغانستان مشاهده کردیم - وجود دو حزب رقیب خلق و پرچم - . راه پیشنهاد آنها در برخورد به اینگونه مسائل، طرح همکاری احزاب برادر بر مبنای کار پایه ای جنبه ای بود که با اصل قرارداد منافع اتحاد شوروی به پیش برده می شد. در برخورد به رویزیونیستهای جوان نیز روس ها کماکان بر همین طریق پای فشردند و بهیچوجه در جهت حذف یکی از احزاب هوادار بسود دیگری حرکت نکردند. باید در نظر داشت که اتحاد تئودا بهر نوبت توسط شوروی ها مبنی بر "جوان کراشی" در احزاب رویزیونیست (خصوصاً بعد از قدرت یابی کورباچف) می تواند به محول ساختن وظایف و مسئولیت های بیشتری بردوش رویزیونیستهای جوان منجر شود و از نقش بقایای پوسیده رهبران کهنسال احزاب سنتی بکاهد.

ولی آنچه امروز بصورت تعدد نهروهای هوا - دار شوروی در یک کشور جلب نظرمی کند، علت دیگری نیز دارد. اصولاً "استراتژی کلی شوروی در برخورد به سازمان ها و تشکلهای کوناگون اپوزیسیون ضد آمریکائی مدتهاست که بر پایه نفوذ، تأثیر بر خط سیاسی و طرد عناصر بیجانهای انقلابی این سازمانها استوار شده است. در موازین نیز آنها بر بنامه، تشکلی با مواضع انقلابی و جتنی ضد شوروی درست کرده اند تا بعد از پایه گیری، با استفاده از اهرم های سیاسی - تشکیلاتی

از درون به استعاله و جذب نیروی بسیج شده حول این تشکل بپردازند.<sup>۱</sup> اینگونه تشکلات مستحیل شده، تحت نفوذ قرار گرفته، با شوروی ساخته همان نیروهای هستند که قرار است اعلام جبهه واحد کنند. وجود چند حزب و گروه مختلف هوادار شوروی از لحاظ تبلیغاتی نیز تأثیرات مطلوبی را برای روسها بر دارد. یک رشته تبلیغات هم جهت، تحت لوای سازمانهای گوناگون و همچنین تحت عنوان دهان پر کن "وحدت چند نیروی انقلابی" - ملما در ذهن ناآگاهان مؤثر تر خواهد افتاد تا فعالیت تحت پرچمی منفرد. در واقع، تبلیغ "وحدت عمل چند نیرو" برای آنست که برواقعیت انفرادی رویزیونیستها در میان توده های وسیع پرده افکند. این انفرادی خاسته از تضاد آشتی ناپذیر منافع بلوک سوسیال امیر - پالیستی با منافع پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان برده و بعلت کارنامه مملو از خیانت و جنایت احزاب رویزیونیست در دهه گذشته ابعادی وسیع یافته و چشم اسفندبار طرحهای تبلیغاتی و بسیجی بلوک شرق در کشورهای تحت سلطه غرب است. اما اگر این انفرادی، توسط نیروی آگاه پرولتری و با کاربرد تحلیل و تشریحی علمی بر پایه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، به مرز بندی آگاهانه و انقلابی توده ها با مجموعه نظام امپریالیستی بدل نگردد، همواره این خطر وجود دارد که با وقوع برآمدهای توده ای، کارگزاران هر یک از دولوک امیر - پالیستی بر حسب شرایط برجانب مردم سوار شده و از آن در جهت ادامه سیستم ستم و استثمار و کنار زدن رقیب از صحنه سود جویند. بدین جهت، افشاکری همه جانبه و عمیق از ماهیت و خط سیاسی و مبنای ایدئولوژیک وابستگان غرب و شرق (در در این مورد مشخص، امثال توده - اکثریت و راه کارگر) جزئی حیاتی از فعالیت انقلابی پرولتاریای آگاه برای دگرگون ساختن جهان کهنه می باشد.

بنقل از : حقیقت شماره ۳

## رویزیونیستها و مسئله زن

اجتماعی " وجود دارد توده‌های مردم چاره‌ای جز تن دادن به این جنایات ندارند!

از شوری و تجارب پیشین و جوامع دیگر سخن نیکوئیم، به ایران نگاه کنید، انقلاب ایران بطور عینی پهنه نشان داد که چگونه انقلاب، مبارزه انقلابی میتواند در عرض مدت کوتاهی ضرباتی محکم بر بسیاری از مناسبات کهنه و ارتجاعی - منجمله جوانب کوناکونی از موقعیت ستمدیکی زن - وارد آورد، در حالیکه هنوز فقر توده‌ها برطرف نشده بود و نشد. با آغاز مبارزه مسلحانه در کردستان، با کشیده شدن توده‌های روستائی بدرون زندگی سیاسی و انقلابی در بسیاری از مناطق این خطه - منجمله به روستاها - افکار و ایده‌ها و سنن کهنه (از قبیل زن به زن کردن) ضربات محکمی خورد و نقوذ خود را بی‌زمان زیادی از دست داد. این خود دلیلی بر آن است که ستم بر زنان ناشی از فقر نیست. سنن اجتماعی زاده "فقر اجتماعی" نیستند بلکه این سنن و خود فقر زاده مناسبات استکراته و استثماراری هستند و به آن خدمت میکنند. اکتیاد زن توسط مرد محصول تکامل اجتماعی بشر است. این موقعیت با زاده شدن جامعه طبقاتی و همراه با آن بظهور رسید و قبل از آن برای دهها هزار سال مناسبات اجتماعی بین زن و مرد، مناسبات میان تحت

رویزیونیستهای راه کارگر در مقاله‌ای تحت عنوان "مبارزات زنان در کردستان را سازمان دهیم" پاره‌ای از نظرات بورژوا - فنودالی خود را در مورد مسئله زن منکس کرده‌اند. بطور مثال راه کارگر به اظهار نظر در مورد مسئله "زن به زن کردن" در کردستان پرداخته مینویسد: "فقر شدید روستائیان که موانع زیادی را در جهت تشکیل خانواده جدید و تامین مایحتاج آن [که] بدلیل سن اجتماعی بدوش مردان قرار دارد، باعث گردیده که مردان برای نپرداختن یا تعهد نکردن به پرداخت هزینه‌های سستی از قبیل مهریه و شیربها و خانواده زن نیز برای تحمل نکردن مخارج جهیزیه اقدام به تعویض خواهران خود مینمایند." و ادامه میدهد که زنان "...بدلیل فقر شدید اجتماعی اغلب از انتخاب هسر آینده خود محرومند." [ریکای کریکار ۳۱-]

چنین تحلیل "داهیانهای" از علل موقعیت تمقیر و شکنجه و سرکوب زنان و معامله آنان همانند حیوانات در روستاهای کردستان را یک روستائی عقب مانده که هنوز افکارش در بند و زنجیر ایده‌های کهنه و پوسیده متعلق به طبقات مرتجع و مناسبات فنودالی است هم میتواند اقامه کند. بر مبنای این تحلیل، بالاچار تا زمانیکه "فقر



ستم و ستگر نبود. مناسبات ستگران و افکار و ایده‌های کهنه در ارتباط با زنان بخشی از زیربنا و روبنای نظام حاکم ستم و استتار - بطور کلی سیستم امپریالیستی حاکم بر جهان است.

اینکه يك كانال توليد و بازتوليد اين ستم، خود ستديدگان - مردان طبقات تحت ستم - هستند و ایده‌های کهنه در میانشان رواج دارد، از ماهیت ارتجاعی آن و لزوم مبارزه بیرحانه با آن ذره‌ای شکیاهد. راه کارگر به کنار، ذره‌ای توجیه‌گری اپورتونیستی و سازش کردن با این ستم و تحمل آن هیچ نیست مگر همکاری با نظام طبقاتی حاکم و طبقات حاکم. و حقیقت امر را نیز به همین صورت باید به توده‌ها شرح داد و با آنها مبارزه کرد تا این زنجیر ایده‌ها و اعمال ارتجاعی را که ستگرانشان بدور مغز و دست و پایشان بسته‌اند، پاره کنند. باید به توده‌های کارگر و دهقان که از جزار خود را از بدبختیها و نکبت‌های ارمغان این سیستم ابراز میکنند و خواهان مبارزه علیه ستم و استتار هستند، به توده‌هایی که جانشان از جنایات و کتافات به لب رسیده گفت که نمیتوان علیه اشکال کوساکون ستم و تحقیر و سرکوب مبارزه کرد ولی يك شکل از آن را معاف نمود؛ چگونه میتوان ضد برده‌داری مبارزه کرد اما خود صاحب برده بود؟ ستديدگان چگونه میتوانند تبعیض بین ملل و ستم ملتی بر ملت دیگر را از بین ببرند اما در همانحال هر کدام

در حال ستم بر فردی دیگر - زن- باشند و نبیی از ستديدگان نبی دیگر را در بند و زنجیر مالکیت خود داشته باشند؟ خیر. برای ستديدگان ارباب برده‌ای دیگر بودن افتخار نیست، ننگ و خجالت است. عامل چنین ستمی بودن خدمت به دستگاه ظلم و ستم و استتار است، خدمت به رژیم خمیسی است.

راه کارگر میگوید که زن کرد باوجود آنکه مبارزه میکند "اما از هیچیک از حقوق اجتماعی خود برخوردار نیست. او تنها شاهد و ناظر سرنوشت خویش است و تقریباً حق هیچگونه تصمیم‌گیری را ندارد مگر آنجا که به حکم ضرورت ناکزیر برای امرار معاش خانواده یا دفاع از زادبوم خود وارد کود مبارزه گردد و تازه پیروزی در این مبارزه نیز حقی برای او ایجاد نمی‌نماید." و در ادامه مینویسد: "...حتی تا مدتها پس از سرنگونی رژیم فقها بدلیل عقب ماندگیهای تاریخی و سنتی زن کرد نمیتوان انتظار داشت حقوق او، حقوقی که خود او باید بر آن واقف شود و این مستلزم فراگیری و درهم شکستن سنت و آداب کهن و پوسیده توسط خود اوست، تا مین گردد."

راه کارگر بقول معروف میخواهد "کریه را دم حجله بکشد" تا زنان مبارز و انقلابی کرد توقعات "زیاده از حد" از سرنگونی رژیم فقها و برسرآ آمدن فرضی رویزیونیست‌های نظیر راه کارگر نداشته باشند. باید این نکته را روشن کرد که

بورژوازی "جایگاه طبیعی" زن  
 توساً راه کارگر بلور زیرکانه‌ای  
 انجام می‌گیرد. توجه کنید: "زنان  
 کرد در حمایت از نیروی  
 پیشمرکه، تا مین می‌بایست آنان،  
 نه در خانه که حتی در  
 کسین‌گاههای آنان انرژی فراوانی  
 مصرف می‌کنند. در این زمینه  
 زن کرد نه تنها آذوقه و محل  
 استراحت پیشمرکان را تا مین  
 میناید بلکه حتی گاه شستن  
 لباس آنها را نیز تقبل مینماید."  
 و البته برای اینکه واقعیات را  
 کامل منعکس کرده باشد، ادامه  
 میدهد که: "...هشی بسیاری ...  
 به‌صوف جنبش مسلحانه "  
 می‌پیروند.

موقعیت و جایگاه زن در جامعه  
 طبقاتی حتی در جامعه مدرن  
 سرمایه‌داری- یکی از مهمترین  
 بنیادهای آنست. ستم بر زنان،  
 ایدئولوژی برتری مرد، خوار شمردن  
 و تحقیر زنان، درگیر بودن زن  
 در کار فرساینده و خردکننده  
 خانه، جزء لاینفکی از نظم ستم و  
 قانون استثمار تمام جوامع طبقاتی  
 -از برده‌داری تا سرمایه‌داری-  
 است. بخش مهمی از تبلیغات و  
 آموزشی که مرتجعین و  
 امپریالیستها به توده‌ها میدهند تا  
 آنان را با ارزشهای اجتماعی و  
 فرهنگی منطبق بر نظام ستم و  
 استثمار خود انباشته کنند  
 عبارتست از آموزش در مورد  
 جایگاه "طبیعی" زن در جامعه.  
 حتی زمانیکه توده‌ها بحرکت و  
 مبارزه درمی‌آیند نیز، این ایده  
 ارتجاعی در مورد جایگاه و  
 وظایف "طبیعی" زن برای اعمال  
 نفوذ بحرکت درمی‌آید. اینک  
 زنان کرد بطور خودبخودی در

اگر مبارزه‌ای با شرکت توده‌های  
 ستندیده برپا شود ولی حتی با  
 پیروزی هم حلقه‌ای از زنجیر  
 ستم شکسته نشود، قبل از هر  
 چیز این نشان دهنده ایدئولوژی و  
 سیاست غالب بر آن مبارزه  
 خواهد بود. این مبارزه‌ایست که  
 بورژوازی رهبری آنرا دارد و  
 بالطبع توده‌های درگیر در آن را  
 تا بدان حد آگاه ساخته و انرژی  
 انقلابیشان را رها کرده که برای  
 سواری گرفتن و رسیدن بقدرت  
 لازم دارد؛ از اینگونه مبارزات  
 را تاریخ کردستان بسیار تجربه  
 کرده و اکنون نیز در حال تجربه  
 آنست. برخلاف آنچه راه کارگر  
 میخواهد وانمود کند -و منافع  
 طبقاتی اشخاص میکند که چنین  
 کند-، اشکال این نیست که  
 زنان کرد "عقب‌ماندگیهای  
 تاریخی و سنتی" دارند، اشکال  
 در آن مبارزه‌ایست که حتی  
 پیروزی هم "حقی برای آنها  
 ایجاد نمیکند"، اشکال اینجاست  
 که رهبری چنین مبارزه‌ای در  
 دست طبقات از نظر تاریخی  
 عقب‌مانده است و نه پرولتاریا و  
 حزبش! اهداف این مبارزه به  
 همان اندازه طبقات  
 رهبری‌کننده‌اش از نظر تاریخی  
 عقب‌مانده است. بنابراین "حقوق  
 حقه" زنان کرد در پیوندی  
ناگسنتی با مبارزه برای سرنگون  
 کردن رهبری طبقات بورژوا از  
 راس این مبارزه و برافراشتن  
 پرچم پرولتاریای انترناسیونالیست  
 قرار دارد. برای رهائی واقعی  
 باید تحت خط و برنامه این نیرو  
 مبارزه شود.

تبلیغ و اشاعه ایده فتوادی و

حیطه همان وظایف "مابه‌را" خود به پیشمرکه کمک می‌رسانند چیزیست که راه نازک را باید

تحصیل کند، ولی چیزی نیست که پیشمرکان انقلابی باید به آن تن بدهند. آنها بهیچوجه نباید اجازه دهند که زنان روستایی لباسهای آنها را بشویند و نباید به این مسئله تن دهند که زنان در چارچوبه آن وظایف "طبیعی" که نظم ارتجاعی موجود برایشان تعیین کرده، به مبارزه انقلابی خدمت کنند. آن مبارزه‌ای که ارزشهای جامعه طبقاتی را بازتولید کند مبارزه انقلابی نیست. وظیفه لباسشویی و... را بعد از زنان روستایی گذاردن هیچ نمی‌کند مگر تأیید و تقویت این تفکر ارتجاعی که "آری این تقسیم کار ظالمانه تا ابد ادامه خواهد داشت و ما هم زیاد از آن ناراحت نیستیم!" اما صحت شستن لباس توسط پیشمرکان مرد در چشمه‌های عمومی، خود آموزش‌دهنده است و ضربه‌ایست به درکهای سنتی ارتجاعی در مورد اینکه اینچور کارها "زنان" هستند. این ضربه‌ایست به نفوذ ایدئولوژیک طبقات فئودال و بورژوا در میان زحمتکشان.

جنبه دیگری از خط روبریونیستی راه کارگر در زمینه‌ای مرتبط با بحث فوق را میتوان در مقاله "سازمان دادن خانواده شهدا و زندانیان سیاسی" مشاهده کرد. راه کارگر در نشریه شماره ۳۱ خود این نظریه را مطرح میکند که انگیزه مبارزه خانواده‌های زندانیان سیاسی پایه در چیزی

بیر از طبقات و تضادهای طبقاتی داشته و ریشه‌اش را باید در "پیوند خونی" جست! و مطرح میکند که قصد استفاده از این "پیوند خونی" در راه "تخریب" کرده است! (بند ب، صفحه ۱۴) سپس بر راستای همین جنفکیات کشف میکند که عشق مادری بزرگترین انگیزه برای مبارزه مادران زندانیان سیاسی است. راه کارگر بعنوان شاهد این ادعا، مبارزه مادران زندانیان را مثال می‌آورد. البته بگذریم از اینکه برای "نشان دادن" رزمجویی آنان از طرحی استفاده میکند که بسیار ترحم برانگیز است و بیشتر نشانه ذلت است تا بقول راه کارگر، "پلنگ زخم خورده". انکار که این مادران هیچ تضادی با این رژیم ندارند و باید آنها را بر مبنای "غریب مادریشان" برانگیخت. حال آنکه درون طبقات و ملل ستندیده، زنان محرومترین و ستندیده‌ترین هستند. آنها عمیقترین تضادها را با موجودیت نظام طبقاتی دارند. و می‌باید بر همین پایه مادی آنها را به مبارزه برانگیخت. به بند کشیده شدن فرزندان این مادران توسط رژیم، صرفاً تضاد آنها را با رژیم حادث کرده و به نقطه غلیان رسانده است. برخلاف راه کارگر باید به این مادران گفت که طرز تفکر مبارزه با هدف حفظ جگر کوشه و خانواده خود، طرز تفکری کومه‌نظرانه است و بجای نرسد. دیر یا زود بلایای این سیستم میلیونها خانواده را در ایران و جهان نابود خواهد کرد مگر اینکه این خانواده‌ها به

انقلاب بر خیزند، برای زنان و مردان انقلابی، این فرزندان پرولتاریا و ستدیدگان جهان هستند که باید مورد نظر باشند، کسانی که بعد از ما مبارزه برای جهانی نو ادامه خواهند داد. اکونومیستها و رویزیونیستها همیشه اهداف محدودی برای مبارزه نوده‌ها معین میکنند و آنان را بر مبنای آگاهی خودبخودی و محدودی که از فوریترین محیط و مناسبات خود در مورد جنایات رژیم و ماهیت سیستم کسب کرده‌اند، بسیج میکنند. بزرگوار و فروشی اکونومیستها و رویزیونیستها را از همینجا بخوانید که بیش از این حد، توده مردم را قابل به یادگیری و آموختن نمی‌بینند. در مورد زنان نیز آنان همیشه و خائنانه مشغول ترسیم افق دید محدودی از جایگاه زن در جامعه و مناسبات اجتماعی حاکم - و آینده ای که امکان‌پذیر است و باید برایش جنگید- هستند.

اما این تئوری‌بافیهای خائنانه مخصی راه کارگر نیست، و در واقع اربابان "اردوگاه سوسیالیستیشان" از سالها پیش به تئوریزه و فرموله کردن مباحث این اصول رویزیونیستی در قبال مسئله زن پرداخته و این سیاست را تحت حاکمیت خود بکار بسته‌اند. تئوری اجتماعی در شوروی در مورد زنان اینست که آنها با مردان تفاوت‌های شخصیتی و روحی زیادی دارند. این تفاوتها منجر به آن میشود که زن بلور طبیعی احساسات‌تر، ملایم‌تر، بچه دوست‌تر و خوددارتر بوده و اساس ترحم بیشتری به دیگران

داشته باشد، در حالیکه مرد اینگونه نیست. زن دارای غریزه کار در خانه است در حالیکه مرد چنین غریزه‌ای ندارد، زن در رسیدگی به نیازمندیهای دیگران خوب عمل میکند اما مرد چنین نیست، و....

منبع تئوریک راه کارگر هم برای تدوین خطی در مورد مسئله زن و چگونگی سازماندهی نیروی زنان در همینجاست. این تئوری منکس‌کننده نقش زن و مرد بر مبنای جنسیت در جامعه شورویست. چنین طرز تفکری در شوروی از طرق مختلف به نسلهای جوانتر منتقل میشود: از طریق سیستم آموزشی، از طریق سن و آداب اجتماعی، و از طریق نمونه‌سازی. در سیستم آموزشی آشکارترین طریقه فهماندن این تقسیم کار جنسی به مردم از طریق دروس زنانه و مردانه می‌باشد. بطور مثال در کلاسهای بالای مدسه زبان، دختران به فراگیری اقتصاد خانه می‌پردازند و پسران به آموختن دروس کارگاهی و فنی مشغول میشوند. در دبیرستان، پسران در کلاسهای اجباری نظامی تعلیم نظامی می‌بینند و دختران درس کیکهای اولیه!!، در کتابهای درسی شوروی، مرد پشاپه کسی که همیشه مسئولیت هدایت کردن، جهت دادن به امور و رهبری کردن، و تلاش برای امر دیگران را بعهده می‌گیرد و همیشه دارای نظر سیاسی است، نشان داده میشود. در اینجا مرد دارای چهره و شخصیتی محبوب در میان اطرافیان است، برایش پیشرفت کردن مهم است، زیاد درگیر کارهای خانگی نمیشود و... اما



# راه کارگر و تکذیب نامه اسحق شمیر!

ماه را بداخل می اندازد و می رود. راه کارگر-  
بها بانگرانی و کنجکاری تیتراها را زیر و رو  
می کنند.

## اظهارات اسحق شمیر در کابینه اسرائیل

اخیرا نشریه راه کارگر، ارکان سازمان  
کارگران انقلابی ایران در شماره ۲۱ خود،  
مورخه مهرماه ۶۵ مطابق با ماه عبیری اِیکیم در  
بخش پاسخ به نامه ها ادعا کرده است که:

"اصرار رژیم به تداوم جنگ با عراق، تجلی  
موردی این نواز داتی به جنگ است و حتی اگر  
رژیم تحت شرایطی ناگزیر از قبول آتش بس  
با عراق شود، در جنگ طلبی این رژیم تغییری  
حاصل نخواهد شد و در اولین فرصت مساعدشگر-  
کشی برای صدور انقلاب اسلامی را از سر خواهد  
گرفت، کما اینکه سقوط فرضی عراق و سلطه  
ولایت فقیه بر آن کشور نیز که شکلی از پایان  
جنگ با عراق است، بهیچوجه بمعنی پایان جنگ  
بطور کلی و بمعنی پایانی بر جنگ طلبی ذاتی  
رژیم فتهان خواهد بود و همانطور که سردمداران  
رژیم بارهایی پرده عنوان کرده اند، با فتح  
عراق نوبت به اسرائیل و دیگر کشورها خواهد  
رسید و جنگ تارفع فتنه از عالم ادامه خواهد  
یافت."

بدینوسیله بنمایندگی از جانب دولت  
اسرائیل، این اظهارات خلاف واقع و تفرقه -  
افکنانه را محکوم کرده و اعلام می دارم که  
منظور ما از شرکت در توافقات کاخ سفید رژیم

الحق که اسحق شمیر "نامردی" کرد. اوبجای  
اینکه تکذیب نامه اش را سربسته و مثلاً از  
طریق حزب رویزیونیست اسرائیل بدست  
راه کارگرها برساند، آنرا در ملا عام در مقابل  
نمایندگان رسانه های گروهی سراسر جهان علنی  
نمود. این اقدام خصوصاً در موقعیتی که راه کارگر  
هنوز موفق به پاسخگویی به اعتراضات شدید  
کاخ سفید، دانمارک، ایتالیا و... حتی اتحاد-  
شوری! در مورد نظرات "تفرقه افکنانه" خود نگشته  
بود، ضربه ای بسیار سنگین بر اظهارات سیاسی  
راه کارگر وارد آورد.

درست دو هفته قبل از برملا شدن "روابط  
پنهانی" امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی  
و ماجرای ارسال اسلحه به ایران از هزارویک  
کانال غربی - فعلاً به کانال های شرقی کاری  
نداریم - راه کارگر در مقاله ای تحت عنوان  
"فتح نزدیک، سراب است!" چنین نوشت:  
"رژیم... در عرصه سیاسی نیز، هم در داخل و  
هم در سطح بین المللی در آنزوی کامل قرار  
گرفته است." (راه کارگر ۲۱، مهر ۱۳۶۵)

تأکیدات از حقیقت است)  
این اظهار نظر "تفرقه افکنانه" که بقصد  
جداکردن حکومت کمپرادور اسلامی از پشتیبانان  
نان آشکار و پنهان امپریالیستس ایران شده بود  
و دولت های مختلف با سرازیر کردن اخبار  
و اطلاعات و آمار و ارقام در نلی "انزوی کامل"  
رژیم خینی پاسخ گفتند.

حالا مجسم کنید نویسندگان راه کارگر را  
- در شرایط بدروحي - وقتیکه زنگ خانه شان  
بصدا در می آید و زندگی روزنامه های ۱۸ آذر

ایستاد، باخاطر کک های انساندوستانه به ملت دوست - آمریکا - و آزادسازی کروگانهای آمریکائی و اسیران اسرائیلی در لبنان بوده است. و مادر نوبت های مختلف محمولات اسلحه آمریکائی - اسرائیلی را به مقصد ایران ارسال داشته و نشان به آن نشانی که طبق کنزوارش هفته نامه نیوزویک، کشتی های حامل سلاح به ایران در راه بازگشت میزان فراوانی پسته رفسنجان را با خود به همراه آورده و در عرض چند هفته قیمت پسته در بازار تله آبیو به زیر نصف تنزل کرد!

با احترام اسحق شیخ  
نخست وزیر

- رونوشت به سازمان ملل.
- رونوشت به کاخ سفید
- رونوشت به اتحاد شوروی.

در خبر است که نویسندگان راه کارگر، اینک به انتظار تلگراف اعتراضی حکومت آرژانتین - یکی از صادر کنندگان اسلحه آمریکائی به ایران - نشسته اند که در آن اتهام "تلاش جمهوری اسلامی برای سرنگونی دولت آلفرنسین و برقراری ولایت فقیه در آن کشور" قریباً رد شده است. آخر، راه کارگر یهادر همان بخش پاسخ به نامه ها نوشته بودند:

"مانعت از جنگ فروزیهای تازه رژیم فقها در رزمهای کشور، در حوزه خلیج فارس و خاورمیانه با هر نقطه جهان [ملا آرژانتین] جز با سرنگونی این رژیم، مجال و غیر قابل تصور است." [داخل گروه از حقیقت است C اما اینگونه دست کل به آب دادنهای سیاسی راه می توان بحساب بداقبالی نویسندگان راه کارگر گذاشت و نه اشتباه معرفتی و ناشی از کمبود اطلاعات کافی دانست. واقعیت آنست که جریانات رویزیونیستی همواره برای آماده کردن زمینه سازش و همکاری با هر نیروی مرتجع و موجه جلوه دادن این سیاست در مقابل توده های مردم، ماهیت و خصلت طبقاتی نیروها و جریانات سیاسی را در پرده نگاه می دارند. برای راه کارگر و امثالهم مهم است که مردم به ماهیت کمپرادوری رژیم جمهوری اسلامی پی

نبرند، و این رژیم را بعنوان نیروئی که ذاتاً در مقابل تمام جهان و تمام نیروهای طبقاتی موجود در این جهان قرار گرفته و در انزوای کامل بر سر می برد، بحساب آورند. بر همین مبناست که راه کارگر تصریری "بنیاد پارتیستی" و "منسواراء طبقاتی" از رژیم خمینی ترسیم می کند تا بدین ترتیب بتواند وجود "گسترده ترین صف اهر - زبسیون در سطح ملی و بین المللی" را در مقابل حکومت ایران "اثبات" نماید، و کارگران و زحمتکشان را به وحدت و ائتلاف با هر کس و ناکی دعوت کند. ترویج سازش طبقاتی و ایجاد جبهه واحد وسیع با هر آنکس که سرزونی با "حکومت بنیاد پارتیستی خمینی" مخالفت میورزد، کار "راه کارگر" است.

حسن دیگر این شیوه تحلیل آن است که تحت شرایط معینی، مثلاً در صورت چرخش رژیم بسوی اردوگاه "سوسیالیستی"، همین "حکومت بنا - پارتیستی" می تواند موضوع وحدت و ائتلاف علیه نیروهای امپریالیستی غرب گردد. در قاموس سوسیال امپریالیستی نام این اوضاع را "ظهور ترقیحواهی عینی" ارتجاعی ترین حکومتها نهاده - اند. و ایضا، هنگامیکه برخلاف میل شوروی، چنین حکومتهائی بسوی غرب چرخش می کنند - نظیر جمهوری اسلامی در حال حاضر - بر این پروسه نام "پروسه مسخ" می نهند.

بنقل از : حقیقت شماره ۶  
دوره دوم - آذر ۶۵

# راه کارگرو جنبش فلسطین

"فلسطینی‌ها باید موجودیت اسرائیل را برسمیت بشناسند!"

نیستهای جهان را می‌بینیم که برای مانعت از چنین دورنمایی پشت به پشت هم داده اند. چتر نیرنگ را گسترده اند. در میان این جمع چهره راه کارگر نیز در پشت اربابش کور- باچف پیداست. ببینید این قیافه‌های هراسان را که وقیحانه چه تقلاتی میکنند!

شماره ۴۷ راه کارگر (ارکان فریب و تحمیق و تحریف رویزیونیستی) را ورق می‌زنیم و بعنوان بی‌سمای "مکام با کارگران و زحمت کشان جهان" می‌رسیم. اینبار به وقایع فلسطین پرداخته‌اند. فلسطینی که از سویال امپریال- لیسم و سخنگویان بومیش بیاد طرح تسلیم - طلبانه راجرز - کرومیکو در سال ۱۹۵۲ (۱۹۷۴) می‌افتد - این طرح در اوج مبارزات قهرآمیز و درگیریهای فداثیان و توده‌های فلسطین با نوای دولت اشغالگر اسرائیل، فالانترئیستهای لبنان و دیگر قدرتهای ارتجاعی منطقه ارائه شد و مدفی جز محورانهای انقلابی خلق فلسطین و کشودن باب تسلیم و سازش درمقابل دشمنان نداشت. - فلسطینی که مردم محرومش در کنار ستمیدگان کشورهای عرب منطقه با فاطمیت در مقابل تدابیر ارتجاعی آمریکا و شروری ایستادگی کردند و اجازه ندادند سازتاران به آن طرح مرکبار کردن گذا- رند. راه کارگر با فلسطینی با چنین سابقه تاریخی سروکار دارد، پس بناچار باید باب تحریف و دروغ را بقصد دگرگون جلوه دادن ارماهای دبرینه خلق فلسطین بکشاید. درسال های اوت حمش فلسطین (عدتا پس از جنگ

به همین رکی و به همین وفاحت اریزیو - نیستهای راه کارگر چنین نسخه ای برای خلق بیخاسته فلسطین پیچیداند. هر بار که توده‌های ستمدیده در نقطه ای از جهان یا بعرضه مبارزه انقلابی می‌گذارند و بطور خودبخودی به ارکان و مظاهر نظام ستم و استعمار امپریالیستی یورش می‌برند، بلوک سویال امپریالیستی و هوادارانش را می‌بینیم که در صحنه به اینسو و آنسو می‌جهد و با موعظت ضدانقلابی خود میکوشند بر خشم توده‌ها مهار زده، آنان را از آگاهی انقلابی محروم ساخته و بدین طریق ریشه‌های پوسیده سیستم جهانی امپریالیستی را از گزند این شعله‌های فروزان مصون دارند و در عین حال با محدود کردن آماج حمله خیزش توده‌ای، از این پتانسیل انقلابی در امر رقابت خویش با بلوک غرب سود جویی کنند. اینک هزاران هزار ستمدیده فلسطینی بار دیگر بمیدان آمده‌اند و نوای اسرائیلی را سنگ باران میکنند. چهره مضطرب قدرتهای جهانی در این مهلکه چه تماشاکی است! اینان طرحها و تدابیر امپریالیستی را بر سر خویش سیر کرده‌اند تا از باران خشم و نفرت دبرینه خلق فلسطین در امان بمانند. این جنبشی است که در صورت عبق یافتن و قرار گرفتن یک پیشاهنگ اصیل انقلابی در رهبریش میتواند بساط تمامسی قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی را در منطقه بهم بریزد. و این چیز است که امپریالیستها و سویال امپریالیستها تاب تحملش را ندارند. در جمع سویال امپریالیستی، جمع رویزیو -



بیروت در ۶ سال پیش)، امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها و مرتجعین منطقه در خیال خود فاتحه انقلاب فلسطین را خوانده بودند و بسا هل دادن نارهمبران این جنبش در سراسیمب سازش، زمینه ترمیم و تحکیم بنیادهای ارتجاع دست نشاندۀ منطقه را فراهم میکردند. همه اینها بر بستر تضادها و رقابت لجام گسیخته آمریکا و شوروی و بعنوان جزئی از سیاست ندارک جنگی دو بلوک شرق و غرب انجام میگرفت بطور مشخص سوسیال امپریالیسم شوروی با جریانات بورژوا و دلال منشی در رهبری جنبش فلسطین روبرو بود که از لحاظ منافع و جهت گیری طبقاتی بخوبی پتانسیل تبدیل شدن به اهرمهای بلوک سوسیال امپریالیستی در منطقه را داشتند و پیشاپیش بخشی از آنها بدین بلوک پیوسته بودند، و از سوی دیگر میبایست با حسابگری و احتیاط بسا اسرائیل بعنوان پایگاه درجه اول منطقه ای آمریکا برخورد کند. شوروی علاوه بر اینکه درون جامعه و دستگاه دولتی اسرائیل سخنگویی بنام "حزب کمونیست اسرائیل" داشت، در پی تحکیم و افزایش بندهای ارتباط مستقیم خود با دولت صهیونیستی هم بود تا در درازمدت قادر به نعره و تأثیر گذاری بر این دولت، باحتی خنثی کردنش باشد. مهاجرت ۶۰ هزار یهودی شوروی به اسرائیل طی دهه ۷۰ که در نهادهای صهیونیستی و ارتش سرکوبگر مستقر در اراضی اشغالی بکار گرفته شدند و همچنین توافقاتی که در یکی دو ساله اخیر میان مسکو و تل آویو در مورد تسهیل مهاجرت یهودیان صورت گرفت در چارچوب سیاست کلی خاورمیانه ای سوسیال امپریالیسم میکنند. اما شورویها نیز مانند رقبای غربیشان نمیتوانستند مقاومت و مبارزه توده های فلسطینی را بعنوان یک واقعیت عینی نادیده بگیرند. شوروی با محاسبه اوضاع کلی خاورمیانه کوشید (و میکوشد) که از چنین پتانسیل مبارزاتی بعنوان اهرم فشاری جهت اعمال نعره و بسط موقعیت خویش در کشورهای عربی استفاده کند و این جنبش را انجامان

تحت کنترل در آورد که بتواند آنرا همچون کارت برنده ای در بازیهای منطقه ایش (چه با اسرائیل، چه با رقبای امپریالیست غربی)، مورد استفاده قرار دهد.

محتوای مقاله راه کارگر نیز منطبق بر خطوط کلی سیاست شورویهاست ۱ - اسرائیل را باید بعنوان یک "واقعیت عینی" برسمیت شناخت، ۲ - رهبری کنونی سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) باید مورد پشتیبانی قرار گیرد، ۳ - "حزب کمونیست اسرائیل" متحد طبیعی جنبش فلسطین است، ۴ - انقلاب فلسطین میباید راه تبلیغات، اصولی و مؤثر را در پیش گیرد تا سرانجام بتواند به خواست تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی - بدون آنکه موجودیت اسرائیل زیر سؤال برده شود - تحقق بخشد. بر مبنای این سیاست، خلق فلسطین چاره ای ندارد جز آنکه به رهبری مشتاقی بورژوا - کمپرادور و مرتجع و سازشکار "خودی" کردن گذارد، از نابودی دشمن صهیونیستی چشم ببوشد، سرنوشته خود را در اختیار "متحد" قدرتمندی بنام بلوک سوسیال امپریالیستی قرار دهد تا اوضاع من حیث المجموع در سیری موافق با منافع استراتژیک و درازمدت این بلوک به پیش رود. همانطور که شخص گورباچف طی آخرین ملاقات خود با یاسر عرفات در مسکو (فروردین ۱۳۶۷) مطرح نمود، "برسمیت شناختن دولت اسرائیل، در نظر گرفتن منافع امنیتی این کشور و راه حلی برای این مسئله، عنصری ضروری در استقرار صلح و ایجاد روابط حسن همجواری در منطقه بر اساس اصول قوانین بین المللی است" و شما فلسطینیها هم باید خیالتان راحت باشد چونکه "حمایت وسیع بییر المللی - بمعنای پشتیبانی شوزوی و اقصا و وابستگانش - را صاحب هستید و این تضمین حل مسئله عمده فلسطینیها - حق تعیین سرنوشت - میباشد." (پراودا ۱۰ آوریل ۸۸ - تأکید و کوشه از حقیقت است)

رویزونیستهای راه کارگر نیز در همین چارچوب کار در سران شوروی را علیه انقلاب فلسطین تیز میکنند.

تاریخ با قلم دروغپرداز راه کارگرچنین  
 تحریر می‌شود: "زمان سلطه شعارهای ارتجاعی  
 و ضدیهودی بورژوازی و ارتجاع عرب که  
 مرزی میان صهیونیسم و خلق یهود قائل  
 نمیشدند، به‌تمامی سپری شده است." با نگاهی  
 گذرا به تاریخچه ارتجاع و بورژوازی عرب  
 یعنی سران و شیوخ کمپرادور و مرتجع منقلب  
 و شیال آفریقا کافست تا دروغهای راه کارگر  
 برملا شود، آیا ملک حسین، ملک حسن، بورقبه  
 (و جانشینش زین العابدین بن علی)، قابوس،  
 سادات (و حسنی مبارک) و... اصلا تضامی  
 آشتی ناپذیر با صهیونیسم بمثابة ساخته و پرداخته  
 خفته دست اربابان امپریالیست غربی خود  
 داشتند یا میتوانستند داشته باشند؟ و صد  
 هزار بار نه. اگر دعواشی میان این مرتجعین  
 با ارتجاع صهیونیستی وجود داشت (که داشت و  
 دارد) تنها بر سر آن بود که چه حکومتی پایگاه  
 درجه اول منطقه‌ای آمریکا باشد. شرکت  
 حکومت‌های مختلف عربی تحت الحمایه غرب در  
 جنگ‌های ۴۹-۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ با اسرائیل عمدتاً  
 بخاطر تحکیم موقعیت این دول محدود کردن  
 جایگاه اسرائیل درون شبکه دست نشانده‌گان  
 غرب و همچنین بواسطه فشار توده‌های ستمدیده  
 عرب که خواهان مقاومت در برابر اشغالگران  
 صهیونیست بودند، صورت گرفت. ارتجاع عرب  
 در طول حیات دولت صهیونیستی (بعد از سال ۱۹۴۸)  
 هیچگاه موجودیت این دولت مستعمراتی اشغالگر  
 را زیر سؤال نبرده و نمیتوانسته چنین کند.  
 چرا که بند ناف این ارتجاع و اسرائیل مردو  
 به شکم یک مادر امپریالیستی متصل است.  
 برسمیت شناختن صهیونیسم و دولت صهیونیستی  
 در کفه خود از برسمیت شناختن "ملتی" که بطور  
 مصنوعی و بخاطر اهداف استعماری توسط  
 امپریالیستها از گوشه و کنار جهان جمع آوری  
 و ساخته شده، جدا نیست. ساکنان یهودی اسرا-  
 ئیل اساساً مهاجرانی هستند که از کشورهای  
 مختلف غرب و شرق با هدف اشغال سرزمین  
 فلسطین به این نقطه از جهان آورده شده‌اند.  
 شکل گیری این "ملت" که باید آنرا از موجودیت

بیروان چند ملیتی یک مذهب خاص جدا کرد  
 در کرو نابودی ملت ستمدیده فلسطین بوده و  
 هست. بخش مهمی از سیاست کشتار و سرکوب  
 همه‌جانبه در فلسطین اشغالی یا سایر کشورهای  
 عربی را دولت صهیونیستی با هدف نابودسازی  
 کامل ملت فلسطین به پیش میبرد تا "ملت یهود"  
 - یا بقول راه کارگر، "خلق یهود" - در دامان  
 امپریالیسم به حیات خود ادامه دهد. بعلاوه، در  
 تاریخ چند دهساله جنبش فلسطین، خصوصاً از دهه  
 ۱۹۶۰ به بعد هیچگاه شعارهای بورژوازی و  
 ارتجاع عرب بر این جنبش سلطه نداشته است.  
 صحبت از "سلطه شعارهای بورژوازی و ارتجاع  
 عرب" و سپس "سپری شدن" آن، شگردی است که  
 راه کارگر برای سرپوش نهادن بر معیارها  
 و شعارهای انقلابی مبتنی بر آرمان فلسطین  
 - یعنی نابودی دولت اسرائیل و رهائی کامل  
 سرزمین اشغالی - نگار میکنند. راه کارگر  
 تاریخچه‌ای مخدوش ارائه میدهد و حول وقایع  
 دروغین گردو خاک بپاش میکند تا آرمان‌های  
 انقلابی خلق فلسطین را از خاطرها محو  
 سازد.

در مورد نیروهای موجود در رهبری جنبش  
 فلسطین، راه کارگر بر مبنای سیاست شوروی  
 مبلغ سیاست بازان تسلیم طلب سازمان آزاد  
 بیخش فلسطین کشته است:

"اگر در آغاز غلبه با عنصر خودبخبری  
 بود و عملاً سازمانهای مستقر در این مناطق تو-  
 سط غلبان گسترده تظاهرات غافلگیر شده  
 بودند، اما بفاصله کوتاهی سازمان آزاد بیخش  
 فلسطین سرعت کادرهای خود را بسیج کرد و  
 تظاهرات و دعوت به اعتصابات هماهنگ و ساز-  
 مان یافته شدند. بخش تراکتهای متنوع توأم  
 با برنامه‌های رادیکالی که نقش هماهنگ کننده  
 و تشریح کننده اخبار را بازی کردند، به  
 استحکام و پیوند اشکال مختلف مبارزه توان  
 زینتی دادند."

در اینکه چریکانات رهبری ساف در برابر  
 بپاخیزی خلق فلسطین غافلگیر شدند جای هیچ  
 شکی نیست. خصوصاً آنکه سیاست چندین ساله

مغازله با قدرتهای ریز و درشت امپریالیستی و ارتجاعی و دویدن بدنبال طرحهای "صلح" هرگونه تصور قدرت نمایی توده‌های ستدیده را از ذهن این سازشکاران دلال صفت دور کرده بود. غافلگیری آنها تفاوت چندانی با سراسیمگی ارتجاع منطقه و امپریالیستها نداشت. با این تفاوت که رهبران ساف میترانستند نقش مستقیمی در سودجویی از این خیزش و در عین حال مهار زدن بر آن بازی کنند و الحاق که بخاطر انجام اینکار "بفاصله کوتاهی بسرعت کادرهای خود را بسیج کردند". آنچه رویز-یونیستهای راه کارگر بعنوان "استحکام و پیوند اشکال مبارزه" و "تران نوین" دادن به خیزش کثونی جا میزنند در واقع چیزی جز پیچیدن بندهای کنترل بدست و پای ستدیدگان عاصی نیست. یکی از مهمترین تدابیر رهبری ساف تصمیم گیری بر سر اعلامیه‌های صادره در مناطق اشغالی است. طبق این تصمیم هیچ اعلامیه‌ای خارج از چارچوب و نام کمیته‌هایی که تحت کنترل جریانانات متشکل در ساف قرار دارند حق انتشار ندارد در شرایطی که بن بست چند ساله جنبش فلسطین و شکست بیراهه‌های رفرمیستی تحت هدایت نیروهای غیررولنتری رهبری این جنبش سؤالات جدی و حادی در ذهن بسیاری از توده‌های انقلابی طرح نموده و در زمانیکه چگونگی پیشرفت خیزش کثونی و تحولات سیاسی حول و حوش آن به ارتقاء سطح آگاهی سیاسی مبارزان جان بر کف یاری رسانده و جوانی از ماهیت سازشکارانه و ضدانقلابی این رهبری را در برابرشان ترسیم میکند، تصمیم فوق الذکر معنا و کارکرد خاصی می‌یابد. رهبران ساف بهانه "لزوم حفظ وحدت" و "عدم تضعیف خیزش همگانی در برابر دشمن" را چون چمانی بر سر هر عنصر یکا جریان انقلابی معترض به سازشکاری و کمپر-ادوریسم و آرمان فروشی فرومیگیرند.

شوروی و وابستگانش در مورد رهبری متحد ساف بسیار تبلیغ میکنند. پیش از برپاشدن

خیزش توده‌ای نیز روسها از کانال‌های مختلف منجمله توسط حزب رویز یونیست فلسطین تمایل خود به رفع تخصصات و نزدیکی دوباره جریانانات مختلف فلسطینی (از هواداران شوروی و سوریه گرفته تا جناح عرفات) را اعلام نمودند. شوروی در پس چنین اتحادیه دست بالا پیدا کردن و ابتکار عمل وابستگان خود در رأس سازمانهای فلسطینی را مشاهده مینمود. این امر با طرح کلی سوسیال امپریالیستها مبنی بر تشکیل یک "کنفرانس بین المللی" با شرکت کشورهای ذینفع منطقه، نمایندگان جنبش فلسطین و قدرتهای بزرگ جهانی خوانا می‌داشت. خصوصاً آنکه طرح امپریالیسم آمریکادر مورد "صلح خاورمیانه" بواسطه برسیت شناختن "نمایندگان مستقیم مردم فلسطین" و تابع کردن آنها به یک هیئت اردنی از برائسی کمتری نسبت به طرح روسها برخوردار بود. بعلاوه طرح آمریکا با مطرح نکردن لزوم شرکت قدرتهای جهانی در کنفرانس صلح و زنه بلوک شرق را در "تعیین" سرنوشت خاورمیانه بحد اکثر کاهش میداد و شوروی برای کنار زدن این طرح چاره‌ای جز تقویت موضع خود در جنبش فلسطین و کشورهای منطقه نداشت. طی تمامی این سالها، سیاست "دفاع از موجودیت سازمان آزادیبخش فلسطین" و بطور همزمان تلاش برای تبدیل ساختن آن به امری تحت کنترل خود جهت تأثیر گذاری مستقیم بر تحولات خاورمیانه، سیاست شورویا بوده است. شوروی متافع خود را در آن می‌بیند که نه تنها از نیروهای وابسته یا هوادار خود درون جنبش فلسطین (حزب رویزیونیست فلسطین حواتمه ایها، حبشی‌ها یا جبرئیلی‌ها) پشتیبانی کند، بلکه با شکل دادن به "صف متحد" کلیه جناحهای ساف (ومشخصاً جناح عرفات به مثابه نیروی اصلی آن که کماکان بیشترین نفوذ را در میان فلسطینیها دارد) اهم قدرت - مندی ایجاد نماید. پشتیبانی شوروی از سازمان آزادیبخش فلسطین در جریان تحولات کثونی

مناطق اشغالی نیز در ادامه همین سیاست کلی انجام می‌گیرد و رویزیونیست‌های راه کارگر نیز صرفاً یکی از شیپورچیان تبلیغاتی این سیاستند.

مکمل سیاست حقه کردن تسلیم طلبان و سازشکاران بعنوان رهبرانی معتبره به خلق فلسطین، معرفی "متحدانی طبیعی" از میان صفوف دشمن صهیونیستی است. راه کارگر برای توده‌های فلسطینی، "متحدی طبیعی" بنام "حزب کمونیست اسرائیل" در انبان دارد؛

"سیاست مانور حزب کارگر در برابر این مبارزات باعث شد که بخشی از پایه‌های این حزب به چپ متمایل شود. آنها از ابتکار رات حزب کمونیست اسرائیل که در همبستگی با مبارزات خلق فلسطین دعوت به تظاهرات و اعتصاب کرده بوده استقبال کرده و در آنها شرکت کردند. این بزرگترین تظاهرات ضد دولتی و ضد نیروهای سرکوب در تاریخ رژیم صهیونیستی است. این وقایع نشان از تغییر منف بنوی سیاسی در اسرائیل و تقویت گروه‌های مترقی و چپ دارد. این پدیده ایست که نباید از آن بی‌تفاوت گذشت. خلق فلسطین متحد طبیعی خود را نه تنها در میان کارگران عرب بلکه در صفوف کارگران و نیروهای چپ اسرائیل نیز می‌بایست جستجو کند."

مرکز از اوضاع سیاسی فلسطین اشغال شده و بطور مشخص ماهیت سابقه و وضعیت کنونی این حزب خیر نداشته باشد و به منافع و اهداف رویزیونیست‌های راه کارگر آگاه نباشد، ممکن است به این توهم دچار شود که "متحد طبیعی" خلق فلسطین حزبی است که در رأس یک جنبش توده‌ای و قدرتمند انقلابی از مردم اسرائیل می‌رود تا بساط دولت صهیونیستی را واژگون سازد البته این حزب کارنامه درخشانی دارد - به درخشانی کارنامه حزب توده و البته تاریخچه این حزب بسنابه یکی از وابستگان سوسیال امپریالیسم شوروی، فتح و ملهم از تئوریها و برائتک خائنان رویزیونیستی است (رجوع کنید به مقاله...

"متحدین اسرائیلی راه کارگر کیانند؟" - در عین ۵. ماهه، برنامه سیاسی این حزب، بر تقویت امنیت و موجودیت دولت صهیونیستی استوار است. اینان نیز مانند حزب لیکود (حزب اسحق شامیر)، حزب کارگر (حزب شیمون پرز) و امثالهم در صف نگهبانان قلعه اشغالگران در خاورمیانه ایستاده‌اند. تاریخچه این حزب بخش لاینفکی از تاریخ اشغالگری و جنایت و کشتار باندهای مسلح شبه نظامی، فرای سرکوبگر وستم و استثمار ماشین صهیونیستی بر کرده زحمت - کشان فلسطینی و عرب این خطه است. جای تعجب نیست اگر پایه‌های شیمون پرز و اسحق رابین (این جلادان کهنه کار خلق فلسطین) بصرف برادران اسرائیلی راه کارگر می‌پیوندند. این امر از یک بینش واحد طبقاتی و منافع مشترک طبقاتی ناشی می‌شود. اینگونه جابجایی‌ها مابین احزاب بورژوازی جهانی مرتباً صورت می‌گیرد. کافیت به تحولات سیاسی فرانسه در چند سال اخیر نظری بیاندازیم تا با "حوادثی" نظیر پیوستن بخش زیبای از رأی دهندگان حزب رویزیونیست این کشور به "جبهه ملی" (جریان راست افراطی برهبری لوپن)، با اعلام پیوستگی بخش دیگری از این حزب به میتران "سوسیالیست" در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال جاری روبرو شویم.

راه کارگر بناگزیر تمامی عوامل، عناصر و سیاستهایی که در جریان تحولات امروز و فردای منطقه خاورمیانه بر طرحهای سوسیال - امپریالیسم شوروی منطبق خواهد شد، با خود جزئی لاینفک از آن خواهد بود را از هم اکنون توجه و تمجید میکند. اگر وعده ایجاد "دولت کوچک فلسطین" (با طبق فرمولبندی رویزیونیستها تشکیل "دولت مستقل فلسطین") قرار است تک خال طرح "صلح" روسها باشد، رهبران ساف و "حزب کمونیست اسرائیل" نیز مبلغ چنین وعده خائنانه و توطئه آمیزی باشند. پس در راه کارگر واجب است که از همین امروز - همزمان با خیزش فرمانان توده‌های

فلسطینی - وسط خیابان بپرد، خود را میان باران سنگ انقلاب و رژیم صهیونیستی حائل کند و پرچم "دولت کوچک" را با حرارت تکان دهد.

"بدون حمایت طبقه کارگر اسرائیل و تا زمانیکه آنان تحت سلطه افکار شونیستی بورژوازی بهبود قرار دارند، خلق فلسطین قادر به تحقق آرمان خود و تشکیل دولت مستقل فلسطینی نخواهد بود"

[تاکیدات از حقیقت است]

برای تحقق این "آرمان" دروغین که در ضدیت آشکار و خونین با آرمان واقعی ستمدیدگان فلسطین، یعنی نابودی دولت اسراییل از طریق انقلاب قهرآمیز تحت رهبری پیشاهنگ پرولتری و ایجاد فلسطین دمکراتیک نوین بنیاد پایگاه سرخی برای انقلاب منطقه و جهان قرار دارد، قریبکاران راه کارگر خلق فلسطین را به انجام تبلیغات اصولی و مؤثر در میان کارگران و سازمانهای توده ای مترقی در اسرائیل "دعوت میکنند". اصولی "بدان معنا" که پایه های ستم و استثمار امپریالیستی را تحت ضربه قرار ندهد و از "چپ روی" و "آناشیزم" (اتهاماتی که روسها طی دهه ۶۰ و ۷۰ به جنبش مقاومت فلسطین میزدند) بپرهیزد و "مؤثر" به مفهوم جلب پشتیبانی بین المللی و منطقه ای جهت اعمال فشار بیشتر بر آمریکا و اسرائیل و کسب "امتیاز".

راه کارگر از "طبقه ای" نام میبرد که بدون "حمایتش" هیچ کاری از دست خلق فلسطین ساخته نیست: "طبقه کارگر اسرائیل" این جزئی از همان سیاست حقانیت بخشیدن به "ملت اسرائیل"، "خلق یهود" و هکذا است. آنچه رویزیونیستهای راه کارگری وارونه جلوه میدهند این حقیقت است که حتی اگر - بنا بنقیده رویزیونیستهای نظیر نایف حواته - "اسرائیل ملتی در حال شکل گیری یا کاملاً شکل گرفته" هم باشد، و حتی اگر درون جنبش "ملتی"، بخشی هم با روپوش کارگری در صنایع مشغول بکار باشند این بهیچوجه تغییری

در وجود دو صف متضاد و متقابل ستمگر و ستمدیده نمیدهد. بیان قریبکارانه این قبیل مسائل بطور مجرد - مجرد از سابقه تاریخی، نقش ویژه دولت صهیونیستی بر متن اوضاع کلی جهان امپریالیستی و طرح های استراتژیستیک و درازمدت امپریالیسم آمریکا - تنها با هدف مخدوش کردن صف دوست و دشمن در تقابل فلسطین - اسرائیل صورت میگیرد. درست مانند آنکه در مورد آفریقای جنوبی، تحت توجیه وجود "طبقه کارگر سفید" برای "خلق سفید" آن کشور نیز حق و حقوقی قائل شوند و حق حاکمیت دولت سفید پرتوریا را برسیت بشناسند (سند و البته "دولت کوچک مستقلی" را نیز برای جمعیت سیاه در نظر بگیرند - تدبیری ارتجاعی که سالهاست بدست امپریالیستها بشکل "حکومت های خودمختار" در دل کشور آفریقای جنوبی بععل درآمده است) خلق فلسطین هیچ نگر و طبقه ای را از جامعه اسرائیل متحد خود نمیداند، چرا که این افشار و طبقات با هدف اشغالگری و بعنوان فرای یک ارتش (اجتماعی - نظامی) اشغالگر به این نقطه از جهان اعزام گشته اند و اسرائیل حکم پادگان امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه را داراست. در جنگی که دهها سال است میان خلق فلسطین و دولت اسرائیل بر سر حفظ یا نابودی دولت اشغالگر جریان دارد، یکطرف نماینده عدالت است و طرف دیگر نماینده بیعدالتی. انتخاب موضع میان جنبه عادلانه و جنبه ناعادلانه، میان آنکه حق موجودیت دارد و آنکه ندارد معیار و محک تشخیص متحدین انقلاب فلسطین است. نه "طبقه کارگر" راه کارگرها در اسرائیل واجد این شرایط است و نه خودش. برخلاف توهم برکناری راه کارگرها که علل عدم اتحاد "طبقه کارگر اسرائیل" با خلق فلسطین را تسلط افکار شونیستی بورژوازی یهود" بسر این "طبقه" فلهداد میکنند، باید گفت که نیروی موردنظر راه کارگر بواسطه موضع برتر سیاسی - اجتماعی و موقعیت ممتاز اقتصادی (امری که دقیقاً در انطباق با منافع امپریالیسم آمریکا در منطقه

قرار داشته و بوسیلهٔ کمکهای سرشار مالی بورژوازی امپریالیستی ایالات متحده و دیگر کشورهای متحدش امکانپذیر گشته است) منافع خود را در حفظ نظام و دولت اشغالگر مستمراتی می‌بینند و بی‌جهت نیست که در تظاهراتهای ارتجاعی بنفع جنایات سربازان اسرائیلی در نوار غزه و کرانهٔ غربی عربیده سر میدهد و برای کشتار فلسطینیها اسلحه بدست میگیرد. اشاره به این نکته نیز ضروریست که اکثریت "طبقهٔ کارگر" مورد نظر راه کارگر، پایه‌های حزب لیکود برهبری اسحق شامیر هستند! اگر در میان اسرائیلیها کسانی را بتوان بعنوان متحد انقلاب فلسطین محسوب داشت، همانهایی هستند که بر سر معیار اساسی فوق‌الذکر، جهت عادلانه را برگزیده و قاطعانه نابودی دولت صهیونیستی و اشغالگر مستمراتی را خواهان گشته‌اند. جنبش فلسطین تاکنون با ظهور چنین عناصری که آگاهانه راه انقلاب را برگزیده‌اند روبرو شده و آنان را در صفوف خردپوش پدیدرفته است. اینها کسانی هستند که در واقع خدمت در پادگان و ارتش ساخته و پرداخته امپریالیسم را رها کرده و بسوی دیگر سکر پیوسته‌اند. هر عنصر ساکن اسرائیل (خواه عرب باشد یا مهاجر ساکن یافته، خواه مسلمان باشد یا یهودی) تا وقتی که معتقد به حق حاکمیت اشغالگران باشد و نابودی دولت اسرائیل و رهایی کامل فلسطین را طلب نکند، در صف دشمنان انقلاب فلسطین ایستاده است و راه کارگر نیز کاری جز مخدوش کردن این صف بندی صریح و مشخص انجام نمیدهد.

راه کارگر و هم‌فکشان رویزیونیستش همچنان به تقای و قیحانهٔ خود علیه انقلاب فلسطین و جهت گسترش نفوذ بلوک سرمای- امپریالیستی و دول متحد آن در منطقه ادامه خواهند داد. باز هم صفحات ارگان تحریف و دروغ از تحلیلها و ابراز "همبستگی‌ها" با خلق فلسطین انباشته خواهد شد و بیش از پیش ماهیت کریه و ارتجاعی رویزیونیسم و سونیال امپریالیسم را در برابر کارگران و زحمت

کنان ایران و جهان بسپایش خواهد گذاشت. مهم آنست که توده‌های تحت ستم و استثمار و پویندگان راه انقلاب با اکامی و چشمانی باز، فریب رنگ و لعابی که بروی این سیاست های امپریالیستی کشیده شده را نخورند و همواره در برخورد به این فیئیل "اعلام همبستگی- های" رویزیونیستی با جنبشهای انقلابی خلقهای ستندیده، تعبیر لنین را بخاطر بیآورند که "همبستگی اینان همانند همبستگی طغاب دار با کردن اعدای است!" ●

منتشر شد

## قلعه اشغالگران

بررسی فشردهٔ تاریخچه

دولت مستعمراتی و اشغالگر اسرائیل

از انتشارات

اتحادیه کمونیستهای ایران

(سربداران)

## راه کارگر و معضل افغانستان

امسار خواهی از آن در میان بود حکومت را به نثر به مردم رجوع میداد که چگونه از اصلاحات ارضی دفاع کرده و «تظاهرات ارضاعی خرداد ۴۲» را تقبیح نموده است. سپس بهنگام قیام بهمن ۵۷، آنجا که ما در دسته خمینی طرف معامله بود، مرتجعین تازه بقدرت رسیده را باز هم به نثر به مردم رجوع میداد که چگونه اصلاحات ارضی شاه را «محکوم» کرده و از تظاهرات مردمی خرداد ۴۲ «دفاع» نموده است! و امروز هم مردم را دوباره به همان نثر به مردم رجوع میدهد که چگونه ماهیت ارتجاعی خمینی را از خرداد ۴۲ «تشخیص» داده است! راه کارگر نیز نظیر حزب توده و بر طبق نسخه های حزب توده و از باب مشترکشان شوروی دروغ میگوید. راه کارگر مردم را بدنیال نخود سیاه (دوره اول نثر به) میفرستد تا کسی خیال زیر و رو کرد «دوره دوم» (دوره حاضر) بسرش نزند. تو گوئی مردم انقلابی و آگاه فراموش کرده اند که راه کارگر با وفاحتی که لازمه يك نیروی ضدانقلابی بی آبرو و مدافع يك قدرت امپریالیستی است به تبلیغ و تقدیس شعار «مرگ بر افغان» پرداخت و پناهندگان افغانی مقیم ایران را بجرم ضدیتشان با رژیم کابل و اشغالگران روس، مهدورالدم دانست: راه دوری نیست، سال ۱۳۶۳ بود. در آن موقع بهیچوجه به ذهن نویسندگان راه کارگر خطور نمیکرد که به «اشتباه محض» بودن ورود «ارتش سرخ به افغانستان» حتی اشارو ای نکنند. سراسر مقالات راه کارگر طی این سالها را نگاه کنید و ببینید که چگونه حای

در حول و حوش تعمیر سیاستهای شوروی در قبال افغانستان هیچ چیز تماشائی تر و در عین حال شمشز کننده تر از پشتك و واروهای وابستگان درمانده سرمهال امپریالیسم نیست. هشت سال قلم بدست گرفتند و اندر «موافد حمایت انترناسیونالیستی» شوروی از دولت «انقلابی» افغانستان دروغهای بیشترمانه سرهم کردند و پرچمدار شعار فاشیستی «مرگ بر افغان» و تظاهرات ارتجاعی علیه بده های ستمدیده و آواره افغانی در ایران گتسد، و حالا باید برای خروج موای اشغالگر شوروی توحیه «منطقی» بتراشند. واضح است که تناقض گوئی و دروغ بامی تنها کاریست که تحت این شرایط دشوار از عهده رویربویستهای بومی ساخته است. به راه کارگر نگاه کنید که چه «حق بجانب» در مورد خروج موای شوروی اظهار نظر میکند:

«حقیقت این است که ورود ارتش سرخ به افغانستان از همان اول اشتباه محض بود... این بکنه ای ساده و در عین حال مسلم و مورد تاکید همه کمویستهاست که تجربه همه جبههای انقلابی درستی آن را اثبات کرده است و ما نیز هشت سال پیش، هنگام ورود نیروهای شوروی به افغانستان (در دوره اول نثر به راه کارگر) آنرا مورد تاکید فرار داده بودیم.» [راه کارگر ۴۹، فروردین ۶۷، «سرموش افغانستان»]

خیلی شبه به دروغهای «تاریخی» حزب نوده است، نه؟ درست همانند حزب توده که وقتی پای چك و چانه زدن با رژیم شاه و

این «نکته ساده و در عین حال مسلم و مورد تاکید» خالی است و باید هم چنین باشد؛ قوای ضدانقلابی تا نوك دماغشان را بیشتر نمیینند و ۴ سال پیش بفرکرشان نمی رسید که روزی با این فضاحت مجبور به عقب نشینی نظامی و توجیه تراشی سیاسی برای آن شوند. خیال نکنید که کار رویزیونیستهای راه کارگر فقط به پرده پوشی تجاوز امپریالیستی شوروی به افغانستان محدود میشد، خیر. آنها مدافع و مبلغ چنین اقدام جنایتکارانه ای بودند. همینها بودند که در بهمن ماه ۱۳۶۵ (فقط یکسال و نیم پیش) در نشریه شماره ۵ تئوریک خود بهنگام پلمیک با یکی از نیروهای مخالف شوروی (حزب کمونیست ایران) نوشتند:

بشکل اسباب بازی بدست کودکان افغانی، به بیاران اردوگاههای پناهندگان و بمب گذاری در اماکن عمومی، نه تعلیم شکنجه گران خاد در حین شکنجه مبارزین کمونیست و انقلابی افغانستان. این موش مردگی را شرایط کنونی به راه کارگر تحمیل کرده است والا در تیرماه ۶۴، وقتی که هنوز میتوانست چهره هارتری از خود بنمایش گذارد، در مورد پناهندگان افغانی در ایران و نیز نیروهای مخالف شوروی چنین صدور حکم میکرد:

«ما با صراحت تمام اعلام میکنیم که خواهان بازگشت آوارگان افغانی به کشورشان هستیم. و این موضع ما در مورد آوارگان افغانی طبعاً با موضع ما نسبت به جمهوری دمکراتیک افغانستان و نسبت به جنک طبقاتی کنونی در افغانستان ارتباط مستقیم و تفکیک ناپذیری دارد. تردیدی نیست که ما و کومه در دو سوی سنگرهای متخاصم قرار داریم.» [راه کارگر، شماره ۱۶، «باز هم درباره انترناسیونالیسم بسک کومه»]

خوب مجسم کنید چهره مغلوک راه کارگر را در اوبیورم نظامی روسی و در مقام گماشته ژنرالهای جنایتکار، یا سرباز حزبی که برای کوبیدن روستاها خمپاره را جانجا میکند: اینست مقام و ماهیت پلید راه کارگر و رویزیونیستهای هم قماشش در آسیای سگ‌رهای متخاصم.

الینه سطر میرسد راه کارگر نسبت به سیاست کسبی روسها در افغانستان «انتقاد و اعتراض» هم دارد. بعقیده راه کارگیاها، ارباب ربادی عفت میینید:

«سار نه گمس ندارد که اس ساس بان بردید و برلرل دولت افغانستان و همحس اتحاد شوروی در معابل سروهای صداعلاب افغانستان است. علت اساسی اس مردد را باند تر ساست نضع ردهنی احمر شوروی و همحس در بانوانی حرب دمکراسک حلن

»(به انترناسیونالیسم ایشان [حزب کمونیست] نگاه کنید... افغانستان را باید به ضیاء الحق و پناهندگانش که سالیانه صدها میلیون دلار از آمریکا کمک دریافت میکنند و به جمهوری اسلامی خمینی سپرد...)

یعنی اینکه قوای روس آمده اند تا «انترناسیونالیسم واقعی» را اجراء کنند و نگذارند افغانستان به چنگال ضیاء الحق و... بیفتد، ولی شماها با اینکار مخالفت میکنید.

فریبکاری دیگر راه کارگیاها اینحاست که امروز بهنگام صحبت از ورود یا حضور ارتش شوروی در افغانستان طوری مسئله را جلوه میدهند که انگار بکسری سربار مظلوم و بی دست و پا و بی آزار آمده اند و صرفاً کناری ایستاده و نظاره گر اوضاع بوده اند. بدیهی است در تصویری که راه کارگر به اکراه از حضور قوای شوروی ترسیم میکند، نه اثری از کشتار دهقانان افغانی با تانالم است، نه تخریب دهات و سوراخندن مراوع و بلااستفاده کردن جاههای آب، نه سبهائی

















